

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

«فَلَوْ اطَّلَعَ الْيَوْمَ عَلَى ذَنْبِي غَيْرُكَ مَا فَعَلْتُهُ وَ لَوْ خِفْتُ تَعْجِيلَ الْعُقُوبَةِ لَأَجْتَنَبْتُهُ لِأَنَّكَ أَهْوَنُ النَّاطِرِينَ وَ أَخَفُّ الْمُطَّلَعِينَ بَلْ لِأَنَّكَ يَا رَبِّ خَيْرُ السَّاتِرِينَ وَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَ أَكْرَمُ الْاَكْرَمِينَ؛ اگَر بر گناهَم امروز کسی مطلع می شد غیر از تو، من انجام نمی دادم و همچنین اگَر تعجیل در عقوبت تو بود و از تعجیل در عقوبت تو ترس داشتم اجتناب می کردم و این نه به این جهت است که تو نسبت به اعمال و رفتار ما نظارت نداری و آگاه نیستی و اطلاعات اطلاع ناقص است، بلکه به خاطر این است که تو بهترین ساتر و پوشاننده عیوب هستی و از همه حاکمان و حکمرانان و حکم کنندگان کارت متقن تر و محکم تر و استوارتر است و در کرامت از همه کریهان کرامت و بزرگواری تو بیشتر است.»

امام سجّاد علیه السّلام در اینجا دو مطلب را متذکر می شوند که مسئله بسیار مهمی است و متأسفانه خصوصاً امروزه ما مشاهده می کنیم که نسبت به این مطالب توجه چندانی نمی شود و آن عیب پوشی خلّاق است و در مقابل افشا عیوب مردم که کار بسیار زشت، ناپسند، وقیح و قبیحی است. انسان عیبی که از یک شخص می داند و اطلاع دارد بیاید آن عیب را افشا کند. شخصی پیش شخص دیگر سرّی را به امانت گذاشته، انسان تا وقتی که با او می خندد بر سر یک سفره می نشیند آن سرّش را هم نگه می دارد. وقتی که بین [آنها] قضیه و مسئله ای پیش بیاید نقاری پیش بیاید آن سرّ را

افشا کند؛ چقدر کار زشت است، چقدر کار قبیح است، چقدر کار بی‌شرمانه‌ای است. انسان از شخصی یک عیبی سراغ دارد، یک کار خلافی کرده کسی هم خبر ندارد، این مطلع می‌شود. این بیاید و پیش او برود و بگوید که: آقا من از این عیب تو اطلاع دارم یا فلان کار را انجام می‌دهی یا عیبت را افشا می‌کنم! خیلی کار قبیحی است. حیوان این کار را انجام نمی‌دهد ولی این انسان دوپا این حیوان دوپا می‌آید و این کارها را می‌کند. واقعاً انسان چه چیزهایی مشاهده می‌کند!

امام علیه السلام می‌فرماید: **فَلَوْ اطَّلَعَ الْيَوْمَ عَلَى ذَنْبِي غَيْرُكَ مَا فَعَلْتُهُ؛** اگر غیر از تو کسی بر گناه من اطلاع پیدا می‌کرد من نمی‌آمدم این کار را انجام بدهم. آبرویم می‌رود آبرویم می‌رود، هیچ‌کس نمی‌آید آبروی خودش را در معرض حراج بگذارد، سعی می‌کند که گناهش مخفی باشد خطایش مخفی باشد،

کسی از او اطلاع پیدا نکند. آن مسئله و لَوْ خِفْتُ تَعْجِيلَ الْعُقُوبَةِ يَكْ مطلب دیگری است که بعداً به توضیح آن می پردازیم.

حالا در این فقره اول که حضرت می فرماید اینکه من می دانم فقط تو می دانی و خیالم جمع است، تو بدانی عیبی ندارد خدایا! کسی دیگر نداند. تو بدانی نمی آیی فاش کنی: آی خلائق بدانید فلان بنده من فلان کار را انجام داده، فلان عمل حرام را مرتکب شده، نه! خدا این طور نیست. خدا به این کیفیت نیست، خدا عیب را می پوشاند.

این مسئله يَكْ جنبه توحیدی دارد و يَكْ جنبه فلسفی؛ جنبه فلسفی آن این است که: کُلُّ وجود و نظام عالم وجود بر اساس خیر است و جنبه رحمت غالب است بر جنبه غضب. یا مَنْ وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ کُلَّ شَيْءٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ این رحمت و جنبه غلبه رحمت با افشا عیب منافات دارد. عیب زشتی است، پلیدی است، نقصان است، ظلمت است، کدورت است. جنبه رحمت پروردگار همیشه غالب است بر جنبه غضب او، لذا اثرش هم در عالم خارج ابراز رحمت است، ابراز زیبایی است، پوشاندن زشتی است، پوشاندن نقصان است.

إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يَحِبُّ الْجَمَالَ خدا جمیل است و جمال را دوست دارد؛ یعنی ظهور خودش در مظاهر جمالیه را هم دوست دارد چون اثر خودش است. دیدید وقتی يَكْ خطاط خط می نویسد هی به خط خودش نگاه می کند! يَكْ نقاش وقتی يَكْ تابلو می کشد می گذارد جلویش و هی شروع می کند به نگاه کردن. نگاه کردن ندارد خودت کشیدی دیگر! نه، کیف می کند، عجب! این اثر من است، این زائیده من است. نفس خودش را در این تابلو می بیند، ظهور خودش را در این تابلو می بیند. آن [خطاط] ظهور خودش را در این خط می بیند، در این کشیدن، در این قوس، در این جزرومدی که به این قلم می دهد. احساس می کند خودش دارد می رود بالا، خودش می رود پایین، خودش کشیده می شود. این لامی که می آورد و به این کیفیت برمی گرداند آن خودش را در این لام مشاهده می کند، چطور در کاغذ نقش بسته و از اینکه به این کیفیت ظهور پیدا کرده انبساط پیدا می کند.

می گویند میرعماد، این خطهایی که می نوشت خودش هم فقیر بود می آمدند از او به قیمت گزاف بخرند ولی نمی داد. همین طور در فقر بود و این خطهایش همین طوری روی همدیگر بار می شد و این نمی فروخت. حالا مثلاً یکی به زور می آمد [خرید] می کرد. دلش نمی آمد آن اثرش که از او ظهور

پیدا کرده آن اثر از او برود بیرون. اگر احساس می کرد این خط از این خانه رفت بیرون انگار یک تکه از وجودش دارد کنده می شود، یک قسمتی از وجودش کنده شد!

این ظهور خداست؛ یعنی ظهور خدا به این کیفیت است که زیبایی را ظاهر کند، زیبایی را در معرض تماشا قرار بدهد. انسان‌ها هم همین‌طور هستند انسان‌ها! چرا مستحب است وقتی که انسان می‌خواهد از منزل بیرون بیاید محاسن خودش را شانه کند؟ به خاطر اینکه خدا از ژولیده پولیدگی بدش می‌آید. پیغمبر هر وقت می‌خواستند از منزل بیرون بروند موها و محاسن‌شان را شانه می‌کردند، عطر استعمال می‌کردند، لباس نظیف می‌پوشیدند، در آینه نگاه می‌کردند که لباس‌شان کثیف نباشد، لک نباشد، ظاهرشان آراسته باشد. تا اینکه همین‌طور یک عمامه بپیچد و با یقه [کج] و ریش یکی این طرف رفته یکی آن طرف، این جور بیاید بیرون [بگوید] ما به این کارها کار نداریم! نه بابا، چی چی کار نداریم؟! دنیا حساب کتاب دارد، انسان باید منظم باشد و مرتب باشد. هر چیزی روی حساب و کتاب است.

انسان می‌خواهد خودش را به شکلی دریاورد که در مرئی و منظر دیگران زیبا جلوه کند و این یک گزینه است، چه در مرد چه در زن تفاوتی نمی‌کند. گفت:

پری رو تاب مستوری ندارد *** چو در بندی سر از روزن درآرد

هی می‌خواهد خودش را نشان بدهد، می‌خواهد خودش را به دیگران ارائه بدهد؛ من این هستم حُسنم این است، زیبایی‌ام این است، به این کیفیت است. اینجا دیگر حکایات بسیار است و مطالب زیاد.

آن وقت [روی] همین جهت، خدا نسبت به بندگان هم می‌خواهد بندگان آنچه که از آنها به منصفه ظهور می‌آید همه نیکی و جمال باشد عیب نباشد. تعدی حرام است، انسان بیاید تعدی کند، به مال یک شخصی تعدی کند، به منزل یکی تعدی کند. چرا؟ چون آن جمال از بین می‌رود به جای او خشونت و پرخاشگری و عداوت و قساوت و دشمنی جایش را می‌گیرد و این برخلاف جمال است، برخلاف زیبایی است، برخلاف آن رحمت و عطوفت است. ظلم حرام است، چرا حرام است؟! چون ظلم برخلاف جمال است، ظلم کدورت است، ظلم ناپاکی است، ظلم نقصان است. وضع الشیء فی غیر موضعه؛ شما یک چیزی را در غیر از موضع و جای خودش بگذارید. این نامناسب است، نازیباست.

به‌طور کلی تمام اساس عالم، بر اساس جمال پایه‌ریزی شده و اساس دین و شریعت بر اساس جمال پایه‌ریزی شده است. آنچه که زیباست از نقطه نظر شرع به آن امر شده است، آنچه که نازیباست از آن نهی شده. چرا شرب خمر حرام است؟ به خاطر اینکه انسان را از آن حالت طبیعت و انسانیت که

حالت زیبایی است خارج می‌کند به یک عالم حیوانی، کسی که شرب خمر می‌کند هیچ چیزی حالیش نیست، عربده می‌کشد.

یک وقت من رفته بودم در یک جایی هتلی بودم، آمده بودم قسمت رزروشن داشتم کارها را انجام می‌دادم. [لحن] صحبت هم عادی بود بلند نبود، آن دو نفری که آنجا بودند گفتند: یک قدری آهسته صحبت کنید الان چند نفر اینجا نشستند با کامپیوتر مشغول‌اند. من نگاه کردم دیدم بله، نشستند و صدایم را آوردند پایین، گفتیم بسیار خب.

فردا شب تقریباً دیر وقت بود ساعت یازده و نیم بود من آمدم در هتل نشسته بودم. من به جای آنها داشتم با کامپیوتر نامه‌هایم را نگاه می‌کردم و پاسخ می‌دادم. یک دفعه دیدم از کنار سالن دو نفر دارند می‌آیند عربده می‌کشند داد می‌زنند، اصلاً تمام صدایشان تا آن ته سالن [می‌رود]. خیلی [شوکه] شدم، کی هستند مرتیکه‌ها که آمدند، ساعت یازده و نیم است خجالت نمی‌کشند! آمدم جلو دیدم همان دو تا دیشبی‌ها هستند همان‌هایی که به من می‌گفتند آقا صدایتان را [پایین] بیاورید! مست کرده بودند، همان دیشبی‌ها حالا مست کرده بود، داد می‌زد انگار در بیابان است. آمدم گفتم: ساکت باش. صدایش را آورد پایین. مست کرده، مستی او را از آن حالت انسانیت خارج کرده رفته در حیوان. در خیابان خر دیدید! هیچ ملاحظه می‌کند این ناظر محترم دارد بهش نگاه می‌کند؟ مردم ایستادند. عربده می‌کشد صدایش را ول می‌دهد که انگار نه‌انگار کسی هست و کسی نیست. نمی‌فهمد فهم ندارد بیچاره! خدا این‌طوری خلق کرده.

آن وقت انسان هم می‌شود مثل همین حیوان، لذا شرب خمر برای همین حرام شد و گرنه غیر از این که چیزی نیست مایعی است. انسان را از آن حالت انسانیت، از حالت تعقل خارج می‌کند به حال بهیمیت، از جمال بیرون می‌آورد به صورت نازیبا و زشت آن را خارج می‌کند. دزدی همین است، قمار همین است، سایر مفساد همین است. تعدی همین است، رشوه همین است، تقلب همین است، خیانت همین است.

تمام محرّمات را شما نگاه بکنید می‌بینید در قبال جمال است، همه اینها در مقابل و در تقابل با جمال قرار گرفته و همه اینها مبعّد است. تمام اینها انسان را از آن خارج می‌کند و برخلاف آن مسیر که مسیر جمال است انسان را سوق می‌دهد که وادی ظلمات و کدورت و ابتعاد است. خدا می‌خواهد مظاهرش در دنیا مظاهر جمال باشد لذا بدترین چیز این است که انسان بیاید و عیب یک نفر را افشا کند، عیب یک شخص را بیاید و بگوید.

یک وقت با مرحوم آقا رضوان الله علیه در خدمت مرحوم آقای حدّاد در کربلا بودیم بعد از سفری که از حج مراجعت کردیم ایشان [مرحوم آقا] صحبت یک نفر را کردند که ازدواج کرده بود پسر یکی از همان افرادی که در مسجد بود و می آمد بعد متوجه شدند که علی کل حال خطایی صورت گرفته و دیگر آن ازدواج منجر به جدایی شد. بعد مرحوم آقا فرمودند: وقتی که آن شخص یعنی پدر داماد متوجه این خطا و اشتباه شد، آن طرف مقابل [هم] از مقام انکار برآمد و این تلاش خودش را کرد تا این مطلب را به اثبات رساند که این هم چنین قضیه ای بوده. آقای حدّاد خیلی ناراحت شدند و گفتند: چرا این کار را کرد؟! می رفت زنش را طلاق می داد جدا می شدند. چرا آمد این را افشا کرد؟ چرا این را اثبات کرد؟ بالاخره آن هم یک بنده خدایی است، آن هم می خواهد زندگی کند، تو برو طلاق بده مسئله دیگر تمام می شود! از این کار و قضیه خوششان نیامد که انسان بیاید این کار را بکند و این خیلی مسئله مهمی است.

ظاهراً حدیث قدسی هم داریم مسلم روایت را دیدم اما شک دارم بین حدیث قدسی که خدا می فرماید: هیچ کس نیست که آبروی بنده مؤمن مرا ببرد و گناه مخفی او را افشا کند الا اینکه تا زمان حیات خودش من همان مصیبت را برای او به وجود خواهم آورد و همان را بر سر او خواهم آورد، همان کاری که او کرده برایش تا وقتی که زنده است برایش پیش می آورم. خودمان هم در این دنیا می بینیم که چه خبر است دیگر. خیلی بد و زشت است، اصلاً بعضی ها هستند فقط به دنبال این هستند که بروند از افراد نقاط ضعف به دست بیاورند و آن نقاط را بگذارند لای نمی دانم پیاز و این چیزها تا اینکه مثلاً یک وقتی یک روز مبادایی بیایند و آن را مورد سوء استفاده قرار بدهند.

آدم به خاطر اینکه بخواهد از حریفش جلو بیفتد، بیاید یک مسئله مخفی آن شخص را افشا کند، یعنی چی؟ آیا این کار برای خداست که آدم به خاطر غلبه بر حریفش بیاید عیب او را بگوید؟! بیاید عکسش را پخش کند، بیاید یک کاری که هیچ کس خبر ندارد حالا فرض کنید که رفته یک جا: آی این در فلان جا رفته! چقدر این کار شرم آور و قبیح است، چقدر این کار وقیح است. آن وقت می شود بگوییم دیگر این شخص برای خدا کار می کند؟! می توانیم بگوییم نیت این شخص نیت [الهی است؟] چه نیتی؟ چه قصدی؟!

یک وقتی من داستانی از یک مسیحی می خواندم حالا چون دقت ندارم خیلی تعجب کردم. واقعاً ببینید این مردم دین ندارند ولی فطرت دارند، انسان هستند آدم هستند. آن وقت ما چی هستیم!

الان یک قضیه‌ای در ذهنم آمد: می‌گویند کمال الملک نقاش معروف که قبرش هم در نیشابور است، این نقاش خیلی معروفی بود ولی از نظر التزام به مسائل و دیانت حالا دیگر خدا می‌داند ما که خیلی اطلاعی نداریم. یک وقت یک شخصی با او یک اختلافی داشت و آمده بود از طرف این امضای او را جعل کرده بود، یک نامه‌ای نوشته بود راجع به بعضی از زمین‌ها برای قسمت طهران بود. آنها وقتی که نگاه کردند خیلی تعجب کردند، چون کمال الملک را می‌شناختند مرد محترمی بود، خیلی آدم با عنوانی بود برای خودش بیابرویی داشت و سکنایش در همین نیشابور بود.

آنها به این نامه شک می‌کنند، سه نفر از طهران می‌آیند به نیشابور که نسبت به این قضیه تحقیق کنند که واقعاً این نامه این است یا اینکه قضیه چیست. این نگاه می‌کند و متوجه می‌شود می‌گوید: نه این که نامه من نیست. متوجه می‌شوند که آن شخص امضا را جعل کرده و برای اینکه به یک منافع و مطامعی برسد اسم ایشان را کشیده وسط. آنها می‌گویند که شما تقاضا کنید که چون این شخص [جعل امضا] کرده ما ایشان را تحت تعقیب قرار می‌دهیم و پدرش را درمی‌آوریم و می‌خواستند حکم خیلی سنگینی هم به او بدهند. ایشان می‌گوید: نه من این کار را نمی‌کنم. هرچه اصرار می‌کنند می‌گوید نمی‌کنم. می‌گوید امضا امضای من نیست این شخص این کار را هم کرده، ولی من نمی‌خواهم به واسطه این کار یک صدمه‌ای به این شخص برسد، این شخصی که دشمن من هست حتی با هم اختلافات و مسائلی داشتند اگر شما تضمین می‌دهید که او را تعقیب نکنید من در اینجا می‌نویسم و امضا می‌کنم که این نامه و امضا، نامه و امضای من نیست. اگر شما تضمین نمی‌دهید من هم این کار را نمی‌کنم. آنها چون گفتند که ما نمی‌توانیم این تضمین را بدهیم؛ چون مسئله دست ما نیست، باید برود محکمه و قضیه به آنجا مربوط می‌شود. این شخص حاضر نشد.

جالب اینجاست خیلی وقت پیش بود این قضیه را خواندم این طور که در ذهنم است مثلاً وقتی که از اینها چون دولتی بودند پذیرایی هم شده بوده حتی از این نوشیدنی‌ها! هم در خانه‌اش پیدا شده و با این کیفیت بود. می‌خواهم بگویم این جور آدمی بودند ولی شما ببینید چقدر این شخص شخص با وجدانی بوده، شخص انسانی بوده، شخص با کرامتی بوده. البته خودش نخورد آنها خوردند، گفته بود من نمی‌خورم مدتی است دیگر نمی‌خورم حالا یا توبه کرده بوده یا هرچه بوده گفته بود من مدتی است از این چیزها نمی‌خورم. ولی از مهمان‌هایش به نحو اتم پذیرایی کرده بوده! پذیرایی را می‌کرده، حالا خودش محروم بوده ولی مهمان‌هایش را به یک نوایی می‌رسانده!

شما نگاه کنید او با این وضع می گوید من این کار را نمی کنم. شما را به خدا ما به اندازه این [شخص]، که متشرع هستیم و شیعه هستیم و اهل نماز و روزه و محاسن و امثال ذلک و مبلغ دین و ... این قدر مروت داریم؟ این قدر مروت در ما هست؟ او که دشمنش بود و امضایش را زیر نامه جعل کرده بود این طور بخشید، ما می رویم از هزار سوراخ و سنبه برمی داریم می کشیم بیرون! این دین ماست! دین ما این است! آن وقت کدام یک از دو طرف مسلمان هستیم؟ به ما می گویند مسلمان یا به آنها می گویند مسلمان؟! امام سجّاد که این طور نیست.

امام می فرماید: اگر غیر از تو کسی مطلع می شد من انجام نمی دادم، من گناه نمی کردم؛ چون دیدم تو ستار العیوب هستی گناه کردم. گفتم با خدا کنار می آییم حالا مشکل نداریم! با غیر خدا نمی شود کنار آمد. از خدا ترس نداریم، خدا از خودمان است، خیلی با خدا مشکل نداریم. ترس ما از بندگان خداست، از مخلوق خداست، با آنها نمی توانیم چکار کنیم!

بزرگان نسبت به این قضیه خیلی تأکید داشتند. کم مجالسی می شد که ما در خدمت آنها بودیم و اگر نظیر این مسائل پیش می آمد ما احساس می کردیم طرحش برای آنها خوشایند نیست، دعوت به سکوت می کردند، [دعوت] به گذشت می کردند. حتی می گفتند از ذهنتان هم این چیزها را پاک کنید، اصلاً خوب نیست این چیزها در ذهن باشد. انگار همین واقعه ای که انسان آن واقعه را در ذهن خودش نگه دارد چه بخوهد و چه نخواهد در نفسش تأثیر می گذارد، آن اثر بد خودش را دارد. به عکس، اگر انسان از رفیقش یک واقعه خوب، یک انفاقی از رفیقش در نظر بگیرد هر وقت به یاد او می کند انبساط پیدا می کند. یک کار خیری که از رفیقش در یادش است هر وقت به نظرش می آید یک حالت بهجتی به انسان دست می دهد. یا اینکه کار خلاف، خلاف که می آید حالت غم حالت کدورت پیدا می شود. چرا انسان این را در ذهنش نگه دارد؟!

گاهی اوقات می شود من یک دفعه یک قضیه ای در ذهنم می آید به طور ابهام، قضیه خوبی نیست حالا هر چی تا می بینم آمد، هنوز مبهم است بخواهم فکر کنم می رسم به تفصیل، فوری رد می کنم اصلاً برود دیگر پی آن را نمی گیرم. اگر یک خرده رویش فکر کنم این خصوصیاتش چطوری بود، این طرف آن طرف، خراب شد باختیم! او می آید و اثر خودش را می گذارد، می آید آن ظلمت را ایجاد می کند، کدورت را ایجاد می کند. ولی به عکس، وقتی که می بینم یک مسئله و قضیه خوبی، یک داستانی، یک واقعه ای یک چیزی که هست و مثلاً قبلاً اطلاع داشتم وقتی می آید می نشینم یک خرده فکر می کنم زوایایش را [بررسی می کنم] دیگر کاملاً روشن می شود می بینم چقدر باز شدم، چقدر باز شدم،

سرور و بهجت و حالت انبساط پیدا کردم. [این] جمیل است آن زشت است. این زیباست آن مشبه است، این نور دارد آن ظلمت دارد. درست در قبال هم و در مقابل هم قرار دارد.

آن کسانی که به دنبال این مسئله هستند قدم از قدم در سلوک بر نمی‌دارند، امکان ندارد. آن [کسی] که در این فکر است برود نگاه کند ببیند آنها لابه‌لا این طرف و آن طرف یک چیزی می‌تواند پیدا کند بکشد بیرون بیاورد بگذارد اینجا، این آدم هزار سال ذکر یونسیه بگوید انگار در گوش حمار آمده دارد می‌گوید. هیچ فایده‌ای ندارد، برود رد کارش، اقلًا به دنیایش برسد!

دو سه روز پیش بود یک عکسی دیدم یک بنده خدایی بود از همین‌هایی که مخالف با عرفان هستند خیلی به حالش تأسف خوردم. اصلاً وقتی نگاه به چهره‌اش کردم حالا تعبیر که درست نیست حالا هر چی دیدم این از صورت بشری خارج شده از صورت بشری! تبدیل شده به یک شخص دیگر، صورتش سیمایش، نفشش، اصلاً نفسی که در خلاف مَهر خورده، ریخته شده، قالب‌بندی شده. اینها اصلاً به‌طور کلی دیگر گوش‌شان حق را نمی‌شنود، قلب‌شان حق را نمی‌فهمد، فقط به دنبال این هستند که آنچه که منوی نفس خودشان هست به هر کیفیت و شکلی آن را به دست بیاورند، فقط به دنبال این هستند. کاری ندارند به اینکه صحیح است صحیح نیست هیچی کار ندارند. اگر امام زمان علیه‌السلام هم ظهور کند بیاید بگوید مسئله این است، می‌گوید این هم اشتباه می‌کند می‌گوید این هم اشتباه می‌کند؛ چون نفس قالب‌بندی شده از اینجا حرکت نمی‌کند، یعنی انسان به اینجا می‌رسد!

آدم می‌رسد به اینجایی که دیگر دنبال نفشش می‌رود، دنبال این که حق چی هست نمی‌رود، فقط دنبال این است آن که من الان دارم مطرح می‌کنم، آن که من دارم الان می‌گویم و پخش می‌کنم این زمین نماند، این زمین نیفتد، این برایش مهم است. خب اگر شد با همین عبارتها با همین کتابها، با همین اطلاعات با همین ضَرْبِ ضَرْب‌ها اگر با این شد شد، اگر نشد به مسائل دیگر می‌پردازیم، اگر شد دروغ می‌گوییم اگر شد تهمت می‌زنیم، اگر شد ... هست‌ها شوخی نیست‌ها!

یک شخصی نقل می‌کرد می‌گفت در یک مجلسی بودیم دیدیم که دارند به یک نفر تهمت می‌زنند اصلاً، گفتم که آخه شما دارید به این تهمت می‌زنید. می‌گویند نه این اشکال ندارد، برای اثبات موقعیت ما اشکال ندارد! تهمت هم بزنیم چه اشکال دارد؟! می‌گوییم بابا این را که می‌دانیم حالا طرف هر چه هست این کاره که دیگر نیست، یک چیزی بگو بماسد. گفت که نه این این‌طور است! حالا ادعای سلوک هم می‌کنیم! ادعای راه خدا هم می‌کنیم! این راه خدا این است!؟

خدا به داد آدم برسد، آدم به یک جایی می‌رسد که برای اثبات مسیر ناحق خودش خود را محق می‌داند که به یک مؤمنی تهمت بزند، اصلاً آدم نمی‌فهمد که جریان چیست، یعنی تا کجا انسان پیش می‌رود. اینها همه حبال شیطان است که انسان را با اینها به سمت و سوی خودش می‌کشاند و از آن جاده انسان را منحرف می‌کند.

سالک فقط باید به خودش نگاه کند، اصلاً نباید به این فکر باشد که یک روزی بر سر خودش می‌آید یا نمی‌آید، حالا گیرم بر سر خودش در این دنیا نیامد، گیرم که در آن دنیا هم خدا مؤاخذه نکرد. ما را چه به اینکه بیاییم و عیب یک شخصی را عیب یک فردی را که کسی [نمی‌داند]، حالا یک عیبی است که همه می‌دانند، خب می‌دانند دیگر چیزی را که نمی‌داند چرا انسان بیاید آن را بگوید، مطرح کند؟ چرا اصلاً در نفس خودش بیاورد؟ همین آوردن در نفس این خودش اول ضرری که در اینجا به وقوع می‌پیوندد متوجه خود انسان است. حالا ضررها و مسائل و تبعات دیگر به جای خودش محفوظ، اول متوجه خود انسان است.

همین که شما می‌آیی و یک عیب و یک قضیه را در خودت نگه می‌داری که یک روزی بگویی از همان موقع راحت با خدا بسته شد، از همان موقع فقل شد، دیگر این نفس نفس سابق نیست، بسته شد، نماز که بخوانی نمازت ارزش ندارد، قرآن که بخوانی ارزش ندارد. قرآن در صورتی تأثیر می‌گذارد که نفست باز باشد، نه اینکه نفست بسته باشد. آنجا قرآن را از اول تا آخرش هم دوره کنی انگار دارد می‌خورد به این و برمی‌گردد دیگر این تو نمی‌رود، در نفس نمی‌رود، می‌آید می‌خورد برمی‌گردد می‌خورد کمانه می‌کند و می‌رود، از اول تا آخر هم بخوانی فایده‌ای ندارد. نماز که می‌خوانی انگار خوب دارد نماز می‌خواند، همین خوب، خوب‌هایی که کوک می‌کنند و بلند می‌شود نماز می‌خواند. نفس نماز نخوانده، نفس بسته است. نفس بسته ذکر بگوید انگار نگفته، قرآن بخواند انگار نخوانده، نماز بخواند انگار نخوانده. نفس باید باز باشد تا این ذکر و قرآن و دعا و امثال ذلک اینها بیاید و تأثیر بگذارد و او را حرکت بدهد و جلو ببرد.

این امور به خصوص این امور، حالا گناهان دیگر هم هست که آن گناهان در این حد و اینها نیست، این یکی از گناهان بسیار مهمی است از آن گناهانی که در نفس تأثیر می‌گذارد این است. گناه متعدد داریم و هست که هر کدام اینها کدورت می‌آورند ظلمت می‌آورند، ولی بعضی از اینها خیلی تأثیرگذار هستند، انگار می‌آیند این را می‌بندند دیگر به طور کل می‌بندند. یکی از آنها این است، یکی از آنها اذیت کردن مؤمن است، آزار مؤمن است، آزار به مظلوم است، [آزار] یتیم هست. اینها چیزهایی

است که خیلی تأثیرگذار هستند. و خدا از این کار خیلی بدش می آید خیلی، نیست خدا خودش ستار است، وقتی که ببیند برخلاف این صفتش در خارج تحقق پیدا کرده خدا خیلی ناراحت می شود و خیلی بدش می آید و می گذارد در کاسه همان شخص، به حسابش می گذارد.

این از جمله مسائلی است که خدا نسبت به این قضیه کوتاه نمی آید. لذا تأکید بزرگان همیشه روی این قضیه بوده است همیشه تأکید می کردند سرتان پایین فقط به خودتان نگاه کنید، به کسی دیگر نگاه نکنید. فقط راه خودتان را بروید فقط متوجه خودتان بشوید. تا شما را وکیل و وصی کسی نکردند به شما چه مربوط است بیایید سرک بکشید ببینید فلان کس چه کار می کند فلان کس چه کار می کند!

ظاهراً وقتی که در کربلا بودیم یک شخصی آنجا بود البته بعد هم مطرود شد و آقای حداد دیگر او را از منزل خودشان بیرونش کردند و از خودشان راندند این رفته بود نسبت به یکی از همان اشخاصی که رفت و آمد داشتند یک عیبی پیدا کرده بود: بله، فلانی فلان کار را می کند، فلان مسئله دارد چی چی دارد! وقتی آمد برای مرحوم آقا نقل کرد ایشان خیلی ناراحت شدند، گفتند: اصلاً کی به تو گفته که بروی این کارها را انجام بدهی؟ دنبال این چیز باشی بخواهی نقطه ضعف بگیری؟ کی تو را مأمور این کار کرده بود؟ حالا این با یک نفر در آنجا اختلاف داشت و می خواست آن را به یک کیفیتی اصلاً از آنجا براند، آن نه تنها رانده نشد بلکه خودش رانده شد. ببینید، دنیا حساب و کتاب دارد، این نیست که هر کسی هر کاری بخواهد بتواند انجام بدهد، آن هم اینجا در این حساب و در این برنامه!

فَلَوْ اطَّلَعَ الْيَوْمَ عَلَى ذَنْبِي غَيْرَكَ مَا فَعَلْتَهُ اِذَا كُنْتَ مِنْ غَيْرِ اَزْ تَوْ اَگَاهْ مِي شَدَنْدْ اَنْجَامْ نَمِي دَادْمْ

و اگر ترس از تعجیل عقوبت داشتیم هم اجتناب می کردم. اِنْ شَاءَ اللّٰهْ دِيْگَرْ بَايْدْ بِيْنِيْمْ كِهْ بَاقِيْ مَطَالِبْ بِهْ كِهْ كَيْفِيْتِيْ هَسْتْ.

اللهم صل على محمد و آل محمد